

تاریخ دریافت: ۹۶/۴/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۰/۱۴

عرفان در آئینه اشعار بدر شاکر السیاب

سلیم البوغیش^۱

سهاد جادری^۲

چکیده:

یکی از موضوعات عمده شعر معاصر عربی، عرفان است که از دیرباز، میان شاعران زبان عربی جلوه‌ای خاص داشته است و آن‌ها با بهره‌گیری از افکار ناب عرفانی، اشعاری زیبا و دلنشین سروده‌اند. اگرچه در دوره معاصر، آموزه‌های عرفانی شاعران عارف مسلک گذشته نظیر ابن عربی دیگر نمود پیدا نمی‌کند؛ اما از آن‌جا که عرفان با جان و دل مردم ایران آمیخته است و شعر بهترین حوزه برای نمودار کردن عواطف و افکار درونی شاعر است، می‌توان جلوه‌هایی از این اندیشه‌های ناب را در اشعار این دوره هم مشاهده کرد. بدر شاکر سیاب از جمله شاعران نوگرا و شهیر ادبیات معاصر عربی می‌باشد، و مضامین حکمی و عرفانی بخشی از مضامین ناب دیوان اشعار وی را تشکیل می‌دهد؛ سیاب با بهره‌گیری از مفاهیمی عارفانه همچون مرگ و فناء، تجرید، وحدت وجود، آفرینش هستی، مسأله عشق، نوع نگاه به خداوند به قصاید خود روح و جان تازه‌ای بخشیده است. در این جستار نگارنده با روش توصیفی تحلیلی به پردازش داده‌ها براساس مؤلفه‌های عرفان در شعر بدر شاکر سیاب می‌پردازد.

کلید واژه‌ها:

عرفان، شعر، بدر شاکر سیاب، وحدانیت.

^۱ - گروه زبان و ادبیات عربی، واحد آبادان، دانشگاه آزاد اسلامی، آبادان، ایران.

^۲ - گروه زبان و ادبیات عربی، واحد آبادان، دانشگاه آزاد اسلامی، آبادان، ایران. نویسنده مسئول:

عرفان تجلی بی‌تابی روح کنجکاو و غیب‌جوی انسان است. شاید نخستین مشکل در شناخت عرفان و تصوّف، تعریف آن است. نگرش عرفانی در همه مذهب‌ها وجود دارد. کوشش برای درک حقیقت محض و رابطه شخصی و مستقیم با مرکز هستی (خدا) به فطرت آدمی وابسته است و به هیچ قوم و مذهبی محدود نمی‌شود. (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۲۰) اگر بپذیریم که عرفان نگاه هنری و جمال‌شناسانه نسبت به الهیات و دین است، هیچ دین و مذهبی وجود ندارد که در آن نوعی عرفان وجود نداشته باشد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۱۵) ادبیات عرفانی قسمی از ادبیات است که دارای موضوعات و مضامین عرفانی در قالب شعر یا نثر می‌باشد. بخش بزرگی از ادبیات عربی به «تصوّف عرفان» و مبان‌ی سیر و سلوک می‌پردازد. عرفان اندیشه طیف گسترده‌ای از صاحبان نبوغ برجسته را در طول قرون متمادی در سرزمین‌ها و فرهنگ‌های گوناگون به خود مشغول ساخته و در سراسر حیات فکری و اجتماعی ایشان اثر گذاشته است. عرفان طریقه‌ای است که برای دستیابی و شناسایی حقایق هستی و پیوند و ارتباط انسان با حقیقت، بر شهود و اشراق و وصول و اتحاد با حقیقت تکیه دارد. نیل به این شهود نه از طریق استدلال و برهان و فکر، بلکه از راه تهذیب نفس و قطع علایق و وابستگی‌های دنیوی و توجه تامّ به امور روحانی و معنوی و در رأس همه مبدأ و حقیقت هستی ممکن است. اصول و شیوه‌هایی که این هدف را برآورده می‌کند، متعدّد است. (دهقان، ۱۳۹۰: ۶۵) عرصه عرفان و تصوّف، به عنوان نردبان تعالی انسان به سوی مبدأ و منشأ حقیقی هستی؛ جولانگاه اندیشه شاعران و ادیبان عرفان مشرب شده است. یکی از درخشنده‌ترین پدیده‌هایی که در عصر معاصر در طول حیات پر از جنگ‌های جهانی و استعمار سرزمین‌ها خود تجربه کرد، شعر صوفیانه بود. بدر شاکر سیّاب از شاعران برجسته عصر معاصر به شمار می‌آید که در عرصه تصوّف و عرفان از شاعران شهیر است؛ مفاهیمی همچون وحدت وجود، رضای الهی، تجرید، مرگ، فناء و نیستی در راه الهی، عشق ذات احدیّت، در شعر سیّاب با بسامد بالایی تکرار شده‌اند. او پیوسته سخن از ذوب شدن در طریقت الهی سخن می‌گوید و براین باور است که باید آشکار این عشق الهی را ابراز داشت زیرا که بهترین طریقت نوشیدن شراب عشق الهی است و هر انسانی که بدان متمایل شود جاودانگی او را خواهد یافت. حقّق در پژوهش حاضر با روش توصیفی تحلیلی به تحلیل مفاهیم ناب عرفانی همانند وحدت وجود، تجرید، شهادت عرفانی، فناء و بقاء، مرگ و هم‌نشینی عرفانی با شب در دیوان اشعار بدر شاکر سیّاب طلایه دار شعر نوگرای عربی خواهیم پرداخت.

۲-۱. پرسش‌های پژوهش

پرسش‌هایی که در این جستار مطرح است:

۱-۲-۱. چه مؤلفه‌های عرفانی در دیوان بدر شاکر سیاب تجلی یافته است؟

۲-۲-۱. میزان بسامد مفاهیم ناب عرفانی به چه شکل بوده است؟

۳-۱. پیشینه پژوهش

درباره رویکردهای تحلیلی عرفانی مقالات بسیاری نوشته شده است که اغلب با محوریت شعر عربی بوده است؛ در این بین مضامین عرفانی بدر شاکر سیاب کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است و از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره داشت؛ مقاله‌ای با محوریت «نقد و تحلیل دو رنگ سرخ و سبز در اشعار بدر شاکر سیاب نویسنده: بهاری اردشیری، عباس علی؛ سیفی، طیب؛ مجله: لسان مبین» پاییز و زمستان ۱۳۸۸ - شماره ۲، صص ۲۰ تا ۳۷ منتشر شده است. پژوهش دیگری با موضوع «مبارزه و پایداری در شعر بدر شاکر سیاب» (با تکیه بر شعر «انشوده العرب») نویسنده: رسول نیا، امیر حسین؛ آقاجانی، مریم؛ مجله: ادبیات پایداری، بهار و تابستان ۱۳۹۲ - شماره ۸، صص ۵۱ تا ۷۲ به زیور طبع آراسته شده است. مقاله‌ای دیگر «سیمای مرگ در اشعار بدر شاکر سیاب»، نویسنده: باقرزاده، جمشید؛ عباسی، سمیه؛ مجله: مطالعات نقد ادبی» پاییز ۱۳۸۹ - شماره ۲۰، صص ۶۹ تا ۸۳ منتشر شده است. همچنین براساس تحقیقات صورت گرفته در پایگاه‌های اینترنتی، پایان‌نامه‌هایی که در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری به صورت تطبیقی به مولوی پرداخته است به شرح ذیل می‌باشد: پایان‌نامه‌ای در مقطع دکترای تخصصی (PhD) با موضوع «ناسازواری تصویری در اشعار سیاسی نزار قبانی و بدر شاکر سیاب» توسط استاد راهنما: سید عدنان اشکوری، استاد مشاور: حسین ابویسانی، دانشجو: مجتبی بهروز در سال (۱۳۹۵) دفاع شده است. شایان ذکر است که تاکنون درباره بررسی مفاهیم عرفانی در شعر بدر شاکر سیاب صورت پذیرفته است، از این رو بر آن شدیم تا برای احاطه بر اندیشه‌های سیاب به بررسی دیوان اشعار او بپردازیم.

۲- شناخت‌نامه بدر شاکر سیاب

بدر شاکر سیاب در سال ۱۹۲۶ در روستای جیکور در جنوب شرقی ابوالخصب نزدیک بصره متولد شد. اسم جیکور از عبارت فارسی (جوی کور) برگرفته شده است. (بیضون، ۱۹۹۱: ۱۳) خاندان سیاب از مسلمانان سنی ساکن در این روستا و از زمینداران کوچک بودند و ال سیاب بفتح و ضم السین: البلح الأخضر خرمای سبز گفته شده که سیاب بن محمد بدران المیر یکی از اعضای خاندان میر بود که همه اهل خانواده نزدیکش را از دست داد و تنها و رها بود (سُیَب وحیداً) و

بعدها به او و فرزندان و نوادگانش لقب سیاب داده شد. (بلاطه، ۱۹۷۱: ۱۸) بدر دوران کودکیش را در کنار رود بویب گذراند و در زیر سایه درختان خرما می‌نشست و در زمستان دوست داشت که به صدای باران گوش فرا دهد و در عصرها و شب‌ها به داستان‌هایی که پدر بزرگش از سند باد، ابوزید الهاللی و ناپلئون و عرب‌ها در ایران و ... روایت می‌کرد، گوش فرا می‌داد. (الحاوی، ۱۹۸۳: ۵ / ۱) ولی این سعادت و خوشبختی با وفات مادرش در سال ۱۹۳۲ از دست رفت. در این زمان -یعنی در تشرین اول سال ۱۹۳۲- عراق به استقلال رسید و به عنوان عضو سازمان ملل پذیرفته شد. بدر در سال ۱۹۴۳ به دانشگاه تربیت معلم بغداد راه یافت و رشته زبان و ادبیات عرب را انتخاب کرد و این اولین باری بود که از خانه و خویشاوندانش دور شد وی در بغداد کسی را نمی‌شناخت دیری نپائید که با گروه کوچکی از دوستان آشنا شد که برای بحث‌های ادبی و مراسم ادبی و سیاسی جمع می‌شدند. بدر با تعدادی از روزنامه نگاران از جمله ناجی العیدی صاحب روزنامه الاتحاد آشنا شد و او اولین کسی بود که اندکی از شعر بدر را منتشر کرد. (بلاطه، ۱۹۷۱: ۳۴) وی در این هنگام شروع به خواندن قصائد بودلیر نمود و شعر شاعر لبنانی -الیاس ابو شیکه و علی محمود طه مصری- را می‌خواند و از این دو تأثیر می‌پذیرفت. سپس در سال ۱۹۴۴ رشته خود را به زبان انگلیسی تغییر داد و شروع به خواندن آثار شکسپیر، بیرون، شلی و گیتس نمود. مطالعاتش در ادبیات انگلیس گرایش وی را به افکار غربی سوق داد و دیری نپائید که با الیوت آشنا شد و شیفته شعر وی شد. (علوش، ۱۹۸۷: ۲ / ۱) از جمله فعالیت‌های مهم علمی، سیاسی و اجرایی بدر بعد از جنگ جهانی دوم تا سال وفاتش (۱۹۶۴) عضویت در حزب آزادی، رئیس اتحادیه انجمن ادبی در دارالمعلمین بغداد، عضویت در حزب کمونیست، مترجم بعضی از قصائد شاعر ترک کمونیسم ناظم حکمت در روزنامه العالم العربی، مدیریت اداره گمرک، شرکت در تظاهرات علیه رژیم، کارمند در شرکت برق کویت، نماینده ادبی جهت شرکت در کنفرانس ادباء عرب در سوریه، مدیر امور فرهنگی اداره بنادر بصره، و انتشار دهها قصیده در روزنامه‌های معتبر عربی می‌باشد. مهمترین دفترهای شعری سیاب عبارتند از: أزهار ذابله (گل‌های پژمرده) (۱۹۴۷)؛ أساطیر (افسانه‌ها) (۱۹۵۰)؛ المومس العمیاء (روسپی کور) (۱۹۵۴)؛ الأسلحة و الأطفال (اسلحه و کودکان) (۱۹۵۵)؛ حفار القبور (گورکن) (۱۹۶۰)؛ أنشودة المطر (سرود باران) (۱۹۶۰)؛ المعبد الغریق (معبد مغروق) (۱۹۶۲)؛ منزل الأفتان (خانه بردگان) (۱۹۶۲)؛ شنائیل ابنه الحلبی (پنجره‌های دختر حلبی) (۱۹۶۴)؛ الإقبال (إقبال) (۱۹۶۲)

۳- پردازش تحلیلی موضوع

ادبیات، عرصه‌ای برای عرضه ژرف‌ترین اندیشه‌های بشری است. از جمله این اندیشه‌های ژرف، عرفان است که حرف دل آدمی است و مبتنی بر زیباترین حالت‌های روحانی و توصیف‌ناپذیر

انسانی است که آدمی خود را غرق دریای حق می‌داند و بی‌واسطه حقیقت مطلق را کشف می‌کند. عرفان موضوعی است که از آغاز پیدایش شعر عربی تاکنون یکی از اصیل‌ترین موضوعات شعر عربی بوده است، به گونه‌ای که بزرگ‌ترین شاعران آن زبان، بزرگ‌ترین عارفان روزگار خود بوده‌اند. «از تمام آنچه فرهنگ گذشته شرقی به دنیا هدیه کرده است، هیچ چیز از ادبیات عرفانی آن، انسانی‌تر نیست. این ادبیات عرفانی، محکم‌ترین حلقه پیوندی است که فرهنگ شذقی را با تمام آنچه در ادبیات دنیا، انسانی و جهانی است ارتباط می‌دهد.» (زرین کوب، ۱۳۵۰: ۱۰۹) بدر شاکر سیاب نیز به عنوان یکی از شاعران منعکس‌کننده مفاهیم عرفانی محسوب می‌شود که از عرفان به عنوان ابزاری برای رسیدن به آرامش معنوی یاد می‌کند و اکنون به بررسی و تحلیل عناصر عرفانی در دیوان اشعار سیاب به شرح ذیل می‌پردازیم:

۳-۱. وحدت وجود

از عقاید مهم و اساسی در میان عارفان اسلامی، نظریه وحدت وجود است که از عمیق‌ترین دستاوردهای عرفان و تاریخ اندیشه بشری به حساب می‌آید. این مسئله در عرفان اسلامی به طور منسجم و طبقه‌بندی شده، توسط ابن عربی در قرن هفتم گردید. وی بر این باور بود که وجود حقیقی قائم به خود، منحصر در وجود حق است و وجود عالم، مجازی و اضافی و اعتباری و ظلی، یعنی ظل وجود حق و وابسته به او، و در نتیجه در ذات خود ناپایدار و به عبارت دیگر، وهم و خیال است (جهانگیری، ۱۳۸۳: ۴۲۸) خدا محوری و وحدانیت در بیشتر قصائد سیاب موج می‌زند، سپاس و تسلیم در برابر اراده الهی، بارزترین جلوه خدا محوری در زندگی بدر شاکر سیاب است. او خدا را در همه لحظات حاضر و ناظر بر اعمال خود می‌داند و در نظر دارد که با او خلوت کند و همواره لفظ (لَكَ الْحَمْدُ) را بر سر زبان دارد:

«لَكَ الْحَمْدُ مَهْمَا اسْتَطَالَ الْبَلَاءُ

و مَهْمَا اسْتَبَدَّ الْأَلَمُ

لَكَ الْحَمْدُ، إِنَّ الرِّزَايَا عَطَاءُ

لَكَ الْحَمْدُ يَا رَامِيًا بِالْقَدْرِ» (سیاب، ۲۰۰۰: ۴۳۷)

ترجمه: (سپاس تو را هر اندازه که بلا و مصیبت به درازا کشد. و هر اندازه که درد و رنج شدت گیرد. سپاس تو را که این مصیبت‌ها عطا و بخشش است. سپاس تو را ای پدیدآورنده سرنوشت و تقدیر). سیاب خود را تسلیم محض اراده حق می‌داند و در برابر مقدرات او سر فرود می‌آورد. بدر شاکر، ضمن پذیرش ناکامی در کنار کامیابی، چاره را در باور به اراده فراگیر الهی می‌داند و معتقد است که انسان رنج را با امید به خدا، بهتر می‌تواند تحمل کند. اگر انسان رنج یا راحتی را وابسته به

اراده حق بدانند، در آن حال، همانگونه که آسایش، زندگی تلقی می‌شود، رنج نیز چیزی جز زندگی نمی‌تواند باشد. او بر این عقیده است که هر دو حالت رنج و آسایش، به دست اراده پروردگار است و او که رنج را می‌دهد، هم اوست که شفا را ارزانی می‌دارد؛ پس می‌گوید سپاس تو را هم اکنون که درد را داده‌ای و هم پس از این؛ آن هنگام که شما را خواهی داد.

وحدت وجود اساس اندیشه‌ای عرفانی جز خدا نیست و ما با این که موجودیم، وجودمان متکی به خداست و هرکس که وجودش به دیگری تکیه داشته باشد، در حکم عدم است. در فتوحات می‌گوید: «مَا فِي الوجودِ إِلَّا اللهُ وَ نَحْنُ وَ إِن كُنَّا مُوجودِينَ، فَإِنَّمَا كَانَ وَجُودُنَا بِهِ وَ مَنْ كَانَ وَجُودَهُ بِغَيْرِهِ فَهُوَ فِي حُكْمِ العَدَمِ» (فولادی، ۱۳۸۹: ۳۰۸) ترجمه: (در وجود، جز خداست و ما با این که موجودیم، وجودمان به اوست و کسی که وجودش به دیگری باشد، در حکم عدم است). در شعر «فی غابۀ الظلام» شاعر بعد از اینکه در بیمارستان‌های مختلف برای علاج مراجعه می‌کند و از درمان ناامید می‌گردد، خستگی خود را از زندگی بیان می‌کند و آرزوی مرگ می‌کند تا بلکه به وسیله مرگ بتواند از رنج و عذاب ناشی از بیماری رهایی یابد؛ لذا به صراحت می‌گوید که به غایت زندگی که همان بی‌نیازی است، رسیده و از خدای خویش می‌خواهد که مرگ را برساند. او با درماندگی کامل، خود را چون کشتی درهم شکسته که بروی آب بی‌اراده مانده است، به تصویر می‌کشد؛ لذا آرزو می‌کند به استراحت ابدی برسد:

أليس يُكفي أيتها الآله / أن الغناء غايَةُ الحياه / فَتَصْبِغَ الحياه بِالِقَتَامِ؟ / تُحِيلُنِي، بِلا رَدِي، حُطَام: /
سفينَةً كَسِيرَةً تَطْفُو عَلَى المِياه / هاتِ الرَدِي، أريدُ أَنْ أَنَامَ / بينَ قُبُورِ أهلي المُبَعَثَرِه / وراءَ ليلِ المَقْبَرِه /
رِصاصَةُ الرَّحْمَةِ يا إله ! (همان: ۷۰۶/۱)

«خداوندا آیا کافی نیست/ بدرستی که دارایی و توانمندی هدف زندگی است/ پس آیا زندگی باید رنگ تیرگی بدهد؟/ دگرگونم سازد و بدون اینکه مرگ دهد./ قطعه‌ی شکسته‌ی کشتی بروی آب شناور است؟/ مرگ را بیاور، می‌خواهم که/ میان قبرهای پراکنده خویشانم/ در پس شب گورستان بیارامم. خداوندا گلوله رحمت را دریغ مدار!» با توجه به اینکه اساس دین اسلام بر توحید و کلمه (لا اله الا الله) نهاده شده است، این اندیشه به گونه‌ای ریشه‌ای در میان عرفای مسلمان مطرح بوده است. وحدت وجود، یعنی اینکه هستی فقط خداست و جز او کسی و چیزی در جهان نیست یا بر طبق نظر ابوالعباس قصاب: «ليس في الدارين الا ربي و ان الموجودات كلها معدومه الا وجوده» (عین القصاب، ۱۳۷۷: ۲۵۶) ترجمه: (در دو جهان جز پروردگار من نیست و جز او همه موجودات معدوم-اند). سیاب در ابتدای قصیده با این عبارت (آیا خداوند کافی نیست؟) ابیات را آغاز می‌کند که معادل عبارت (لا اله الا الله) می‌باشد که اشاره به مسأله مهم وحدانیت خداوند است که تمام امور هستی در

دستان اوست.

۳-۲. شب و سخن گفتن عارفانه با آن

شب در نزد عرفان تنها قطعه‌ای از زمان به شمار نمی‌رود؛ بلکه در ادبیات عرفانی، به صورت رمز و نماد درآمده است. شب از ویژگی‌هایی برخوردار است که آن را در نزد عارفان، رنگ و صبغه‌ای عرفانی بخشیده است. سکوت و آرامش شب و مناسب بودن آن برای راز و نیاز با معبود، همراه با تفکر و اندیشه پیرامون هستی، از جمله خصائص بی‌نظیر شب است. هر واژه‌ای در زبان شاعر، بیان‌کننده معانی ژرف و مفاهیم والایی است. بدر شاکر سیاب، با بکارگیری واژه شب در مفهوم مکانی برای بیان رنج‌های دنیوی و مادی بدان رنگ عرفانی بخشیده است همانطور که در قصیده «فی اللیل» پیداست سیاب شب را عنصری برای دستیابی به آرامش روحی می‌داند:

«الْعُرْفَةُ مُوَصِدَةٌ الْبَابِ

وَالصَّمْتُ عَمِيقٌ

وَسَتَائِرُ شُبَاكِي مُرْخَاةٌ

رُبَّ طَرِيقٍ

يَتَنصَتُ لِي يَتَرَصَّدُ بِي خَلْفَ الشُّبَاكِ وَأَثْوَابِي

كَمَفْرَعِ بُسْتَانِ سُودٍ

أَعْطَاهَا الْبَابُ الْمَرْصُودُ

نَفْسًا ذَرْبُهَا حَسًّا فَتَكَادُ تَفِيقُ

مِنْ ذَاكَ الْمَوْتِ وَ تَهْمَسُ بِي وَ الصَّمْتُ عَمِيقٌ»

ترجمه: (اتاقی با درب بسته، و سکوتی عمیق و طولانی، و پرده‌های پنجره‌ای آویزان، چه بسا راهی که به من گوش فرا می‌دهد و و از پشت پنجره‌های چوبی و لباس‌ها در کمین من است. همانند پناهگاه باغی سیاه، که درب تحت تعقیب آن را عطا کرده است. نفسی که حسّی را رها می‌کند و نزدیک است که بیدار گردد. از آن مرگ و با من پیچ پیچ می‌کند و سکوتی عمیق و طولانی حکمفرماست).

کمال معرفتی که عارف در جستجوی آن است در همه دنیا مشترک است، حقیقتی یگانه که به زبان‌های مختلف از آن سخن می‌گویند (حسینی، ۱۳۸۵: ۲-۳) و از جمله تعبیری که کاربردی نمادین و گسترده در ادبیات عرفانی یافته است؛ تعبیر شب است، سیاب در قصیده "لیلۀ القدر" از شب قدر همواره به عنوان پناهگاهی برای رسیدن به آرامش یاد می‌کند و آن را سرشار از فضل و بخشش می‌داند:

يا لَيْلَةَ تَفْضُلِ الْأَعْوَامِ وَالْحَقَبَا	هَيَجَتْ لِلْقَلْبِ ذِكْرِي فَأَغْتَدَا لَهَبًا
وَكَيْفَ لَا يَغْتَدِي نَارًا تَطْيِخُ بِهِ	قَلْبُ يَرَى هَرَمَ الْإِسْلَامِ مُتَقَلِّبَا
يَرَى شُعَائِرَ دِينِ اللَّهِ هَارِبَةً	يَسْقُهَا النَّوْءُ تَمْضِي حَيْثُمَا ذَهَبَا
أَيْنَ الْعِنَانِ الَّذِي تَلُوْبُهُ عَاصِفَةٌ	مَا فَاتِحِينَ يَرُونَ الْمَوْتَ مَطْلَبَا
لِلرَّغْوِ حَوْلَ شَدُوقِ الْخَيْلِ وَسَوْسَةٍ	وَالنَّقْعِ يَذْرِي لثَامًا قَنَعَ السَّحْبَا
مِنْ كُلِّ مُحْتَسِبٍ بِاللَّهِ مُتَكَلِّفٌ عَلَيْهِ	يُفْرِي ضُلُوعَ الْبَغْيِ إِنْ ضَرَبَا
كَأَنَّ أَسْيَافَهُمْ فِي كُلِّ مَعْمَعَةٍ	جَسَرَ إِلَى جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ قَدْ نَصَبَا
يَا لَيْلَةَ الْقَدْرِ يَا ظِلًّا تَلُوذُ بِهِ	إِنْ مَسَّنَا جَاحِمُ الرَّمْضَاءِ مَلْتَهَا

۳-۳. شهادت و رضای خدا در آیینہ عرفان

شهادت طلبی و مرگ در راه خدا، بنا به سخن آشکار قرآن و حدیث، سرانجامی بس نیکو و پاداشی بس عظیم در پی دارد و خداوند وعده داده است که به شهیدان روزی معنوی و مقام و منزلت والا، عطا خواهد کرد (بقره/۱۵۴ و آل عمران/۱۶۹) پرداختن به شهادت از دیدگاه اعتقادی شریعت، از یک سو و بررسی نگاه معرفتی و ارزشی و رازآلود عرفان و تصوّف از سوی دیگر، می‌تواند جلوه‌های برتر و باشکوه این موضوع را هر چه بهتر و بیشتر نشان بدهد. سیّاب در قصیده «شهداء الحرّیّة» دیدگاهی عرفانی نسبت به مسئله شهادت دارد او شهادت را همچون فتحی مبین از سوی خداوند می‌داند، در دیدگاه بدر شاکر سیّاب شهادت از بین رفتن وجود نیست بلکه به طرف مقصود عالی خود پرواز کردن است:

طواه الردی فالكون للمجد ماتم	مشارقه مسوودة و مغاربـه
فتی قاد أبناء الجهاد إلى العلا	و قد حطمت بأس العدو کتابه
فتی همه أن يبلغ العز موطن	غدا كل باغ دون خوف يواثبه
فتی يعرف الأعداء فتكـه سيفه	قد فتحت فتحاً مبیناً مضاربه

(سیاب: ۴۱۰)

ترجمه: (مرگ او را دربرگرفت پس هستی برای مجد و عظمت ماتم گرفت و مشرق و مغرب زمین سیاه پوش شد جوانانی که فرزندان جهاد را به بزرگی رهنمود می‌سازد درحالیکه قدرت دشمن سپاهیانش را در هم شکسته است. جوانانی که تمام همّت شان این است که به عزّت تمام برسند و بدون ترس بر هر ستمگری به مقابله می‌پردازد و جوانانی که دشمنان ضربات شمشیر را می‌شناسند و فتح و پیروزی آشکاری را لبه‌های شمشیرش را آغاز کرد). از منظر سیّاب شهید عاشقانه تمام

سختی‌ها را به جان می‌خرد و از همه چیز دست می‌شوید و آنچه را که دارد، فرو می‌گذارد و بالاترین گوهر ارزشمند خویش را که همانا جان است، در طبق اخلاص می‌گذارد و به حق تسلیم می‌کند. و سیاب در قصیده «شهداء الحریة» معتقد است که شهیدان آزادگان واقعی هستند، شهید عاشقی است که معزوق و هدفش خداست و در هستی ارزشمندتر از حق تعالی وجود ندارد و این خود بیان‌گر شرف و عزت والای شهید است.

خشنودی عبارت است از شادمانی قلب به تلخی قضای الهی، و تسلیم نیز انقیاد است به احکام و قضا و قدر الهی (الجرجانی، ۱۴۲۴: ۱۱۴) و در این متن شعری ملاحظه می‌کنیم که میان ایوب پیامبر و سیاب شاعر رابطه‌ای وجود دارد و آن صبر بر بلاها و سختی‌هاست، همانگونه که در قرآن کریم بدان اشاره شده است: «وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (الأنبياء: ۲۱: ۸۳). و سیاب این نداء هستی را در خود می‌بیند و در تلاش برای فریاد کشیدن این نداء جهانی است: «ولكنَّ أيوب إنَّ صاح، صاح:

لک الحمد أن الرزایا ندی

وَأَن الجراح هدایا الحیب» (السیاب، ۲۰۰۰: ۱۵۳).

او هدایای حبیبش (بلاء) را قبول می‌کند، تاجائیکه او را به درد می‌آورد، اما این درد هدیه‌ای از جانب حبیب است و ارمغانش بازپس فرستاده نمی‌شود و حبیب در این قصیده نمادی از ذات الهی است. همانگونه که سیاب اشاره دارد معشوق تمام افعال هستی را از جانب خداوند پذیراست و همواره سپاسگذار موهبت‌های الهی می‌باشد و از همین رو عشقش منحصر در خداوند است که بنابر سبزواری گوید: اشارت است به حدیث قدسی، «وَمَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ، وَمَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ، وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلِي دَيْتُهُ» هرکه عاشقم شود عاشقش شوم و هرکه او را عاشق شوم و هر که راکشم بر من است خون‌بهای او (سبزواری، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۲۳)

۳-۴. فناء و بقاء

از عالی‌ترین مفاهیم و مباحث عرفانی مسئله فنا و بقا است. فناء در لغت به معنای نیستی و نابود شدن است و در اصطلاح: «فناى بنده در حق است که جهت بشریت بنده در جهت ربوبیت حق محو گردد. با فناء به سقوط اوصاف مذموم، و بقاء به قیام اوصاف محمود اشاره می‌کنند. فنا نهایت سیر الی الله و بقاء بدایت سیر فی الله است (سجادی، ۱۳۸۶: ۶۲۸) در جهان بینی بدر شاکر سیاب فنا و بقا جایگاه ویژه‌ای دارند که در قالب تعابیر مختلف تبیین شده است. او به سه نوع فناء قائل است: فناى صفات، فناى افعال و فناى ذات. وی فنا را حرکتی به سوی ذات مطلق می‌داند که در مسیر آن خداوند به واسطه نور اسماء و صفاتش پرده و حجابی بین خود و مخلوقاتش قرار داده

و اجازه نمی‌دهد که بدون واسطه پی به حقیقتش ببرند؛ لذا سالک تشنه معرفت و حقیقت، در راستای پرده برداشتن از اسرار هستی جرئت حرکت یافته و تنها راه رسیدن به حقیقت و باطن هستی را در سایه فناء و شهود می‌داند که محصول مجاهدت و ریاضت است:

«نَزَعٌ وَلَا مَوْتُ»

نُطْقٌ وَلَا صَوْتُ»

طَلْقٌ وَلَا مِلاذٌ»

مَنْ يَصْلِبُ الشَّاعِرَ فِي بَغْدَادِ؟

مَنْ يَشْتَرِي كَفَيْهِ ذُو مُقَلَّتِيهِ؟

مَنْ يَجْعَلُ الْإِكْلِيلَ شَوْكًا عَلَيْهِ؟» (السیاب: ۲۳۰)

ترجمه: (میل و نه مرگ، سخن و نه صدا، آزاد و نه ولادت. چه کسی شاعر را در بغداد به صلیب کشید؟ چه کسی دو دستش صاحب کاسه چشمانش خرید؟ چه کسی تاج را به عنوان خاری بر آن قرار داد؟) بدر شاکر السیاب خداوند را محیی و ممیت می‌داند و ابیات نخستین خود بر این باور است که مرگ و زندگی دست خداوند باری تعالی می‌باشد اعضاء و جوارح انسان ارمغانی است از سوی خداوند. و این مفهوم حیات و ممات القاء کننده آیه ۳۱ سوره مبارکه یونس می‌باشد: «قُلْ مَنْ يُرِزُّكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ امَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ» (یونس/۳۱) ترجمه: (مشرکان را بگو: کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ یا کیست که گوش و چشم‌ها عطا می‌کند؟ و کیست که از مرده زنده و از زنده مرده بر می‌انگیزد؟ و کیست که فرمانش عالم آفرینش را منظم می‌دارد؟ پس خواهند گفت: خدای یکتاست. به آن‌ها بگو: پس چرا خدا ترس نمی‌شوید؟)

بررسی عرفان اسلامی و مبانی نظری آن بدون تأمل درباره مرگ و سرای باقی ناقص می‌نماید. اعتقاد به معاد به عنوان یکی از اصول مسلم دین اسلام از آنجا ناشی می‌شود که مرگ را پایان زندگی دنیوی ندانیم. هرچند عرفا پا را از این هم فراتر نهاده، مرگ را آغازی برای زندگی جدید می‌دانند و چون مرگ را سبب وصول به معشوق و معبود ازلی می‌شمارند، نه تنها آن را ناگوار نمی‌شناسند، بلکه با اراده و اشتیاق از آن استقبال می‌کنند؛ نمونه بارز این شوق به مرگ و نیستی در راه معشوق را در اشعار بدر شاکر سیاب مشاهده می‌کنیم؛ سیاب در قصیده رثای کشاورزی فقیر چنین می‌سراید:

طَافَ بَيْنَ الْمُقَابِرِ السُّودِ تَبْقِيهِهِ بَغْيِضِ اللَّظْطِ صُدُورِ النِّسَاءِ

ذَاكَ وَاللَّهِ مُوَكَّبٌ لِلْجِرَاحَاتِ وَإِنْ أَخْطَأْتَهُ عَيْنُ الرَّثَاءِ
(سیاب، ۵۰۱)

ترجمه: (در میان قبرهای سیاه چرخ زد و با خشم شعله سینه‌های زنان آن را باقی می‌گذارد. آن و خداوند همسفر زخم‌هاست و هرچند که چشم رثاء آن را اشتباه نماید). مرگ در شعر سیاب نیز، نوعی انتقال است که انسان را از جهانی به جهانی بهتر با وسعت و پهنای فراخ‌تر و بزرگ‌تر می‌برد؛ در نظر سیاب «مرگ، از بین رفتن وجود نیست، بلکه به طرف مقصود عالی خود پرواز کردن است» موت و مرگ از منظر عرفاء براساس تعاریفی که از آن ارائه می‌دهند، انواع و اقسامی دارد: موت ابیض (جوع و گرسنگی)، موت احمر (مخالفت با نفس)، موت اخضر (موقع پوشی)، موت اسود (تحمل اذیت خلق)، موت ارادی (گذشتن از صفات بشری یا ولادت روحانی، موت طبیعی (آزاد شدن روح از تن) (ر.ک: سجادی، ۱۳۸۶: ۷۴۶) در قصیده «رسالة من مقبرة» قرارگرفتن شاعر در برابر قبرش او را با یک سلسله سؤالات روبرو می‌کند که مربوط به زندگی و مرگ است و در پی آن به حقیقت و وهم، یقین و شک نیز مربوط می‌شود. این سؤالات به گونه‌ای طرح می‌شوند که بیانگر حیرت و نگرانی عمیقی است که او را فرا گرفته است. از اعماق قبرش فریاد برمی‌آورد تا آنجا که دیگر قبرها از فریادش ناله سردهند و البته این فریاد خیزش زندگی را به همراه خواهد داشت:

مِنْ قَاعِ قَبْرِ أَصِيحٍ / حَتَّى تَتَنَّ الْقُبُورُ / مِنْ رَجَعِ صَوْتِي، / وَ هُوَ رَمَلٌ وَ رِيحٌ / مِنْ عَالَمِ فِئِ حَفْرَتِي
يَسْتَرِيحُ / مَرَكُمَةً فِي جَانِبِيهِ الْفُصُورُ / وَ فِيهِ مَا فِي سِوَاهِ / إِلَّا دَيْبِبُ الْحَيَاةِ. (السیاب؛ ۱۹۷۴: ۳۸۹۰/۱) ترجمه: (از اعماق قبرم فریاد بر می‌آوردم/ تا اینکه قبرها/ از بازگشت صدایم به لرزه افتد/ و شن و باد/ از عالمی در قبرم آرام می‌گیرد/ کلبه‌ای که در دو طرفش کاخها هستند/ و در آن همه چیز است/ غیر از زندگی).

مرگ ارادی یا اختیاری در برابر مرگ اجباری یا طبیعی قرار می‌گیرد. مرگ اختیاری: یعنی اینکه آدمی با برنامه‌های الهی و عرفانی بر خودبینی و انسانیت خود چیره آید و دیور نفس را به زنجیر عقل و ایمان درکشد تا به تهذیب درون و صفای باطن رسد (زمانی، ۱۳۸۲: ۱۷۴) چنان که در «المسیح بعد الصلب» نیز در مقطع اول می‌بینیم فضای غم‌انگیز بر شعرش سایه افکنده است، اما در مقطع دوم شاهد فضایی سرشار از زندگی هستیم و شاعر گام را از این فراتر می‌گذارد و نه تنها مرگ را نوعی از زندگی می‌داند، بلکه آن را شرط اصلی نو به نو شدن، حرکت و نمو بر می‌شمرد. چنانکه می‌گوید: «قَلْبِي الْأَرْضُ، تَبْضُ قَمْحًا، وَ زَهْرًا، وَ مَاءٌ نَمِيرًا / قَلْبِي الْمَاءُ، قَلْبِي هُوَ السَّنْبُلُ / مَوْتُهُ الْبَعَثُ: يَحْيَا بِمَنْ يَأْكُلُ». (همان: ۱ / ۴۵۸) ترجمه: (قلب من زمین است که گندم، شکوفه و آبی زلال از آن می‌تراود/ قلب من آب است؛ خوشه گندم است/ که مرگش، زندگی دوباره است: هرکسی از آن

بخورد حیات می یابد). بنابراین مرگ صرفاً امری زشت و ناپسند، و زندگی صرفاً عزیز و گرامی نیست که باید از یکی اجتناب نمود و بر دیگری حریص شد. بلکه مرگ تبدیل به هدفی می شود که شایسته است محقق گردد تا جوهره زندگی در آن نمایان شود.

اندیشه مرگ و نفوذ آن در ذهن شاعر باعث می شود که او چندان به زمان آینده متمایل نباشد؛ زیرا می داند به زودی در گور قرار خواهد گرفت: «أنا الماضي الذی سَدُوا عليه الباب، فالألواح / غَدَى و الحاضرُ الباقي» (همان: ۲۱۲/۱) ترجمه: (من گذشته‌ای هستم که در را برویش بسته اند/چوب‌ها فردایم هستند و حال آنکه امروز باقیست).

۳-۵. تجرید

تجرید در اصطلاح صوفیه عبارت است از اینکه ظاهر آدمی برهنه باشد از اغراض دنیوی و چیزی در ملک وی نباشد؛ و باطن او برهنه باشد از اعراض. یعنی بر ترک دنیا از خداوند چیزی طلب نکند. و از عرض دنیا چیزی نگیرد و بر ترک آن هم عوض نخواهد، نه در دنیا نه در عقبی. بلکه ترک دنیا را از آن جهت کند که دنیا را چیزی نداند و خود را مشغول به امری نکند که عبادت حق را فوت کند (سجادی، ۱۳۸۶: ۲۲۰) بدر شاکر سیاب عشق و معرفت در جست و جوی معشوق لباس خواب و غفلت دنیوی را از تن به در کرده و با بیداری و آگاهی به سوی معشوق ازلی رهسپار می‌گردد؛

«و تَحْتَ النَّخِيلِ حَيْثُ تَظَلُّ تَمَطَّرُ كُلُّ مَا سَعَفَهُ
تَرَأَقَصَتِ الْفَقَائِعُ وَ هِيَ تَفَجِّرُ - أَنَّهُ الرَّطْبُ
تَسَاقَطُ عَلَى يَدِ الْعَذْرَاءِ وَ هِيَ تَهْزُ فِي لَهْفِهِ
بِجَذَعِ النَّخْلَةِ الْفَرَعَاءِ تَاجٌ وَ لِيَدِكَ الْأَنْوَارُ لَا الذَّهَبُ
سَيَصْلَبُ مِنْهُ حُبُّ الْأَخْرَيْنَ - سَيَبْرِي الْأَعْمَى
وَ يَبْعَثُ مِنْ قَرَارِ الْقَبْرِ مَيِّتًا هَذِهِ التَّعَبُ
مِنَ السَّفَرِ الطَّوِيلِ إِلَى ظَلَامِ الْمَوْتِ، يَكْسُو
عَظْمَةَ اللَّحْمِ وَ يُوقِدُ قَلْبَهُ النَّلْجِي فَهُوَ يُحِبُّهُ يَثْبُ» (السیاب، ۵۹۸)

ترجمه: (و زیر نخل تاجائیکه پیوسته هرآنچه را خوشه‌هایش از باران فرو می‌ریزد. غُلُغُل‌ها به رقص در می‌آیند و آن می‌شکافت - آن رطب است. بر دست زنان زیبارو فرو می‌ریزد و آن به صورت کامل می‌لرزد بر شاخه نخل خمیده خرما تاجی است که نورها و نه طلا را ساطع می‌کند. عشق دیگران را از آن سخت خواهد نمود- و نابینا ماند. و از قبر مرده‌ای این خستگی را برانگیخت. از سفر طولانی به تاریکی مرگ، گوشت استخوان را پوشاند و قلب یخی‌اش شعله ور شد و او آن را

دوست می‌داشت)

«عارف می‌گوید: عشق تعریف نشدنی است و تنها با ذوق ادراک می‌شود». (آدونیس، ۱۳۸۰: ۱۰۶) بدر شاکر سیاب با اشاره به مسأله بدنیا آمدن حضرت عیسی (ع) و مقام والای حضرت مریم (ص) که طبق دستورات الهی خود را به او واگذار کرد و ثمره را نیز ملاحظه نمود، در تلاش است تا مخاطب را به تجرید از دنیای مادی و پیروی از فرامین الهی فرا می‌خواند زیرا وابستگی به تعلقات دنیوی انسان را از اهدافی که خداوند تبارک و تعالی ترسیم نموده است دور می‌سازد گویا بیانگر این آیه شریفه از سوره مریم است: «فَكَلِمَیْ وَاشْرَبَیْ وَقَرَّیْ عَیْنًا فَاِمَا تَرِیْنَّ مِنَ الْبَشَرِ اَحَدًا فَقُوْلِیْ اِنِّیْ نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا فَلَنْ اُكَلِمَ الْیَوْمَ اِنْسِیًا» (۲۶) ترجمه: (پس (از این رطب) تناول کن و (از این چشمه آب) بیاشام و چشم خود (به عیسی) روشن دار، و هر کس از جنس بشر را که ببینی (به اشاره) با او بگو: برای خدای رحمن نذر روزه (سکوت) کرده‌ام و امروز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت).

۳-۶. پیوند حیات و ممات

یکی از اساسی‌ترین مسائل انسانی که همواره ذهن بشر را به خود مشغول کرده است، مسأله مرگ و زندگانی است. انسان با تولد که امری غیرارادی است، با پدیده زندگی ارتباط برقرار می‌کند و پیوسته از پدیده مرگ که آن نیز امری است غیر ارادی، تأثیر می‌پذیرد. بنابراین مرگ و زندگی دو موضوعی هستند که انسان ارتباط تنگاتنگی با آن‌ها دارد. زندگی، آغازی است که انسان در آن قرار می‌گیرد تا بخشی از زمان را سپری کند و مرگ پایانی است که بر این دوره زمانی - زندگی - مترتب است. انسان با دچار شدن به آن، در دل خاک قرار می‌گیرد و دستش از خوان زندگی کوتاه می‌شود. انسان در این محدوده زمانی - زندگی - احساس وجود می‌کند و تلاش می‌کند با انگیزه امید، حرکت و باور، گام‌هایش را در زمین محکم کند. اما مرگ همان دست قدرتمندی است که به این امید پایان می‌بخشد و پل‌های امید و رشته‌های امتداد را می‌گسلد تا انسان را در حفره عمیق گور قرار دهد و او را به خاکستری تبدیل می‌کند که هیچ شباهتی به آن صورت گذشته ندارد. انسان در برخورد با مشکلات زندگی اش، توجهی ویژه به خرج می‌دهد و همواره نهایت تلاش خود را برای حل آنها به عمل می‌آورد و تاکنون بر بسیاری از آنها نیز فائق آمده است. اما پدیده مرگ، بزرگترین مشکلی است که با وجود همه چاره‌جویی‌ها، هنوز موفق به غلبه بر آن نشده است و ایمان دارد که هرگز نمی‌تواند این مشکل بزرگ را با حذفش حل نماید. ابتدا با وجود همه ناکامی‌ها، او سعی می‌کند آرزوهایش را بر پایه جاودانگی و بقایش بنا نهد تا مرگ با وجود متوقف نمودن تپش‌های زندگی بخش، نتواند گستره آرزوهایش را متوقف سازد. آری، او بر اساس این

اندیشه در جستجوی جاودانگی اش است. شاعر معاصر عرب در بستر طبیعت به بحث و بررسی پیرامون مرگ و زندگی می پردازد و به همین علت می بینیم که این موضوع نمادی برجسته در فضای طبیعت به خود اختصاص می دهد. شاعران معاصر رابطه طبیعت و مرگ و زندگی را مبنای خود و مرگ و زندگی قرار می دهند. پدیده‌هایی همچون غروب خورشید، پرپر شدن گل‌ها، زندانی کردن بلبل، خشک کردن پروانه‌ها و... از جمله مصادیق مرگ در طبیعت می باشند. در حالیکه دمیدن صبح، بهار، شکوفا شدن درختان، بیداری و حرکت طبیعت به سمت رویش و... از جمله مظاهر زندگی در طبیعت به حساب می آیند. (بکری عصله؛ ۲۰۰۰: ۳۲۴)

مرگ و سرنوشت بعد از مرگ همواره برای انسان مبهم بوده است و این ابهام در شعر معاصر نیز سؤالاتی را به وجود آورده است و چون گاهی پاسخی شایسته حاصل نمی شود، بر ابهام و آشفتگی اش افزوده می گردد. (قمیحه؛ ۱۹۸۱: ۳۸۰)

سیاب به مسأله مرگ و زندگی به عنوان یکی از مسائل مهم انسانی با تعمق می نگرد. او قبل از اینکه به مرگ بپردازد، به زندگی عشق می ورزد و حتی آنجا که انزجار خود را از مرگ بیان می کند، در واقع تلاش می کند تا زندگی توأم با خوشبختی را تصاحب نماید.

به نظر می رسد می توان ضعف جسمانی، وفات مادر و مادر بزرگ و حوادث تلخی که به تناوب در زندگی شاعر دیده می شود از جمله این عناصر برشمرد. نتیجه‌ای که در اینجا رقم می خورد و توجه ویژه ما را به خود جلب می کند، این است که ما در مسیر چنین تحولاتی با شاعری روبرو می شویم که از ابتدا تا پایان تلخ و آشفته اش با مقوله مرگ در ارتباط بوده است. مجموعه «أزهار و اساطیر» بیان کننده عقیده سیاب در این دوره (ماقبل سال ۱۹۵۰م) درباره انسان است که از تصورات ذاتی خود طرد شده و به دنبال ذات خود در گذرگاه رابطه با هستی است. علاوه بر این، بیانگر این نکته نیز است که چگونه این تصورات از احساسی آشفته درباره مرگ آکنده گشته است که همچون سرنوشتی غیر معقول و غیر محتمل به نظر می رسد. چنان که با حسرت می گوید:

وا حَسْرَتا!؟ كَذَا أَموتُ؟ كَمَا يَجْفُ نَدَى الصَّبَاحِ /؟ ما كَادَ يَلْمَعُ بَيْنَ أَقْوَافِ الزَّنَابِقِ وَالْأَقْيَاحِ.

(السیاب؛ ۱۹۷۴: ۴۲/۱)

ترجمه: (وای آیا من همچون خشک شدن شبنم صبحگاهی / بدون اینکه در نازکای زنبق‌ها و بایونه‌ها بدرخشد، خواهم مرد؟)

سیاب از جمله شاعران معاصر است که احساس مرگ او را به وادی غم و اندوه سوق می دهد و در اشعارش از احساسات دردناکش که برخاسته از آن است، سخن می گوید. چنین رویکردی در شعرش ما را با شاعری مواجه می کند که همه تصاویر و مضامین را در حیطه وجود، انسان و تمدن

ترسیم می نماید و اندوه ناشی از حوادث مرتبط با آنها را در اشعارش انعکاس می دهد. به ویژه در آثار آغازینش «أزهار ذابله» و «أزهار و اساطیر» شاهد نوعی اندوه رمانتیک هستیم که در نتیجه تفکر ذاتی شاعر و بررسی روابط آن با وجود حاصل شده است. چنانکه به خود می گوید: «چیزی جز اندوه و رنج از زمان (زندگی) ندیده‌ام.» (به نقل از: الورقی؛ ۱۹۸۴: ۲۷۳) او از شب، ماه و خورشید و به عبارتی از پدیده‌های اطرافش خاصیتی متفاوت تر از افول و نابودی نمی بیند و به همین علت به سهم کم خود از روزگار می تواند امید ببیند و نه بیش از آن به دنبال چنین احساسی عناصر بدبختی زندگی که از آغاز خود را به سیاب نشان می دهد، می آید. (همان: ۲۷۳) یا اینکه در ابیات زیر می گوید:

یا موت... یا ربَّ المَخَوفِ، والدیامیسِ الضَّریرَةِ/الیومُ تأتي؟! مَنْ دَعَاكَ؟ وَ مَنْ أَرَادَكَ أَنْ تَزورَهُ؟
 ؟ أَنَا مَا دَعَوْتُكَ أَيُّهَا الْقَاسِي فَتَحَرَّمْنِي هَوَاهُ/ دَعْنِي أُعِيشُ عَلَيَّ ائْتِسَامَتِيهَا وَ إِن كَانَتْ قَصِيرَةً. (همان: ۴۵/۱)

«ای مرگ صاحب ترس‌ها و سیاه چال‌های تاریک/ امروز می آیی؟ چه کسی تو را فرا خوانده؟ چه کسی تو را خواسته که به سراغش بروی؟/ ای سنگدل تو را نخواندم تا مرا از عشقش محروم کنی، بگذار با خنده‌هایش زندگی کنم اگرچه کوتاه بود.»

در این شعر، سیاب مرگ را مخاطب قرار می دهد و او را به عنوان خدای ترس و تاریکی دهشتناک صدا می زند و می گوید: «امروز می آیی، چه کسی تو را دعوت کرده است» و سپس به خود می پردازد و می گوید: «ای سنگدل من تو را دعوت نکردم تا مرا از عشق ورزیدن به زندگی محروم کنی، رهایم کن تا در سایه لبخند زندگی هرچند کوتاه بیاسیم.»

نتیجه‌گیری:

بدر شاکر سیاب در اشعارش به صورتی گذرا به حلاج اشاره دارد. این شاعر به دلیل ضعف اعتقادات دینی، همیشه ذهنی آشفته دارد و دائماً پرودگار را جستجو می کند، اما به عقیده او تمام خدایان تاریخ، زاده ترس و تخیل انساهاست و آرزو دارد همه انسان چون حلاج با خدا یکی شوند تا نبود یکی نبود دیگری باشد. مرگ و زندگی، روح و عنصر اساسی اشعار سیاب است و با تصاویر شاعرانه او پیوستگی و ارتباطی ناگسستنی دارد. اولین احساسی که بعد از شنیدن کلمه مرگ در هر شنونده‌ای به وجود می آید، مطمئناً خوشایند و مطلوب نیست. بلکه غم و اندوه وصف ناپذیری را با خود به همراه دارد. انسان تا کنون توانسته بر بسیاری از مشکلات خود فائق آید، ولی در حل مشکل مرگ، به این اطمینان دست یافته که مقابله با آن غیر ممکن است و در نهایت باید تسلیم محض آن گردد. چنین نتیجه‌ای وقتی در هنر، بویژه شعر، انعکاس می یابد، با بدبینی توأم است. اما در این بین،

تفسیری کاملاً متفاوت نیز از مرگ وجود دارد که آن را به عنوان بخشی از زندگی توضیح می‌دهد. شعر بدر شاکر سیاب، واگویی این معنای عظیم از مرگ می‌باشد.

سیاب همواره نسبت به مضامین عرفانی در اشعار بازخورد مثبتی داشته است و توانسته از مؤلفه‌های همچون شب و وحدت وجود در عالم هستی به عنوان ابزاری برای تسکین و آرام نفسانی خود بهره برده است و از همین رو در دیوان اشعار وی با حجم انبوهی از این مفاهیم روبرو هستیم همچنین سیاب خود را در برابر ذات الهی انسانی ضعیف می‌داند که پیوسته در یاد مرگ است و از مرگ هیچ هراسی ندارند و همگام با اعتقاد دینی خود به استقبال مرگ می‌رود. نیز به شهداء در راه وطن با دید وسیعی می‌نگرد در نظر او شهادت در راه وطن به منزله شهادت در راه خداوند است و جایگاه والایی برای آنها قائل است و به شهیدان که در راه سرزمین می‌جنگد فتح و پیروزی مبین را وعده می‌دهد همانند وعده‌ای که خداوند به مؤمنان خویش داده است سیاب همواره در برابر تمام مصائب و مشکلات روزگار صبر و شکیبایی پیشه کرد و خشنود به رضای خداوند است و بارها در ابیات خویش از لفظ (لَكَ الْحَمْدُ) بهره می‌جوید که سپاس و رضایت به تقدیر الهی است.

پی نوشت

^۱ - پرومته، اسطوره (دزد آتش) است که یکی از بزرگان است که انسان را آفرید. این انسان چون باید گرم می‌شد، پرومته اخگری از خورشید دزدید و به انسان داد. خدای خدایان او را مجازات کرد و در کوه قفقاز به بند کشید تا عقابی هر روز جگر او را از سینه بیرون آورد و فردا دوباره جگری دیگر بروید و این کار هر روز تکرار می‌شد. (الضواوی، ۱۳۸۴: ۱۵۷)

منابع و مأخذ:

- ۱- بکری عصله، احمد، (۲۰۰۰م)، الموت فى الشعر العربى المعاصر، الكويت، مركز المخطوطات و التراث و الوثائق.
- ۲- بلاطه، عيسى، (۱۹۷۱م)، السياب حياته و شعره، بيروت، دارالنهار.
- ۳- بيضون، حيدر توفيق، (۱۹۹۱م)، السياب رائد الشعر العربى الحديث، بيروت، دارالكتب العلميه.
- ۴- بين، سنت جان، (۱۳۷۹ش)، اساطير يونان، ترجمه: باجلان فرحى، تهران، انتشارات اساطير.
- ۵- توفيق، حسن، (۱۹۷۹م)، شعر بدر شاکر السياب دراسه فنيه و فكريه، بيروت، الموسسه العربيه للدراسات و النشر.
- ۶- الحاوى، ابراهيم، (۱۹۸۳م)، السياب رائد شعر الأناشيد و المراثى، بيروت، دارالكتاب اللبنانى.
- ۷- دهقان، على، (۱۳۹۰)، بررسى تطبيقى عرفان سنابى و جان دان، مجله مطالعات ادبيات تطبيقى، سال پنجم، شماره ۲۰، صص ۶۳-۸۲.
- ۸- رجائى، نجمه، (۱۳۸۱ش)، اسطوره‌هاى رهاى تحليل روانشناسانه اسطوره در شعر عربى معاصر، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسى مشهد.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسين، (۱۳۸۳)، تصوّف ايرانى در منظر تاريخى آن، ترجمه: مجدالدين كيوانى، تهران: سخن.
- ۱۰- سبزوارى، هادى بن محمد، (۱۳۸۳)، شرح مثنوى، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى.
- ۱۱- سلامه، امين، بى تا: الأساطير اليونانيه و الرومانيه، القاهره، مكتبة النهضة المصريه.
- ۱۲- سويدان، سامى، (۲۰۰۲م)، بدرشاکر السياب رياده التجديد فى الشعر العربى، بيروت، دارالآداب.
- ۱۳- السياب، بدرشاکر، (۱۹۷۴م)، ديوان بدر شاکر السياب به قلم ناجى علوش، بيروت، دارالعودة.
- ۱۴- شاييرو، ماکس، (۱۹۹۷م)، ميثولوجيا الأبطال و الآلهة و الوحوش، ترجمه: حنا عبود، منشورات وزارة الثقافة.
- ۱۵- شفيعى كدكنى، محمدرضا، (۱۳۸۴)، دفتر روشنايى، چاپ اول، تهران: سخن.
- ۱۶- الضاوى، احمد عرفات، (۱۳۸۴ش)، کارکرد سنت در شعر معاصر عرب، ترجمه: سيد حسين سيدى، مشهد، انتشارات دانشگاه فروسى مشهد.
- ۱۷- عباس، احسان، (۱۹۹۲م)، بدر شاکر السياب دراسه فى حياتہ و شعره، بيروت، الموسسه العربيه للدراسات و النشر.
- ۱۸- علوش، ناجى، (۱۹۸۷م)، بدر شاکر السياب دراسه فى حياتہ و شعره، بيروت، دارالثقافه.
- ۱۹- عين القضاة همدانى، (۱۳۷۷)، تمهيدات، به کوشش: عفيف عسيران، تهران: منوچهرى.
- ۲۰- فولادى، على رضا، (۱۳۸۹)، زبان عرفان، چاپ سوم، تهران: سخن.
- ۲۱- قميه، محمد مفيد، (۱۹۸۱م)، الإتيجاه الإنسانى فى الشعر العربى المعاصر، بيروت، دارالآفاق.
- ۲۲- ماسينيون، لوبى، (۱۹۶۴م)، المنحنى الشخصى للحلاج، القاهره، دارالنهضة العربيه.

- ٢٣- نعمان، خلف رشيد، (٢٠٠٦م)، الحزن فى الشعر بدرشاكرالسياب، بيروت، الدار العربية للموسوعات.
- ٢٤- هلاك، هيثم، (٢٠٠٤م)، أساطير العالم، لبنان، دار المعرفة.
- ٢٥- الورقى، سعيد، (١٩٨٤م)، فى الأدب العربى المعاصر، بيروت، دارالنهضة.

Mysticism in Reflected Poetry of Badr Shakir Al-Sayyab

Sohad Jaderi, PhD, Arabic Language and Literature, Islamic Azad University, Abadan Branch, Abadan, Iran, corresponding author

Salim Alboughabish, Arabic Language and Literature, Islamic Azad University, Abadan Branch, Abadan, Iran

Abstract :

One of the major subjects in contemporary Arabic poetry is mysticism that has always had a special manifestation among Arabic poets. They have composed beautiful and attractive poems via employing pure mystical ideas. Although in the contemporary era the mystical teachings of ancient poets such as Ibn Arabi will not project, since mysticism is a part of body and soul of the Iranian public and poetry is the best means of sharing internal emotions and ideas of a poet, one can witness some manifestation of these pure ideas in contemporary poetry. Badr Shakir Al-Sayyab is among modernist and famous poets of contemporary Arabic poetry, and philosophical and mystical themes are a parts of his pure poetry divan. Employing mystical concepts such as death and destruction, separation, monism, existence, issue of love, and approach towards God, Al-Sayyab has enlivened his odes. This paper seeks mystical elements through analytic descriptive method to data processing in Badr Shakir Al-Sayyad's poetry.

Keywords: *Mysticism, poetry, Badr Shakir Al-Sayyad, Monism*